

ملت گرایی «ناسیونالیسم»



و عناصر تشکیل دهنده آن

دکتر محمدرضا بیگدلی

است «ناسیونالیسم» نزد ملت‌های مختلف دارای معانی گوناگون باشد و احیاناً احزاب مختلف در یک کشور این کلمه را برای بیان نظرات کاملاً متباین خویش به کار برند. علت عمده این الهام را می‌توان در بیان ناسیونالیست‌هایی یافت که اصرار دارند، واژه نامفهومی را چون پرده‌ای روی مقاصد خویش بکشند به این ترتیب نمی‌توان برای «ناسیونالیسم» تعریفی جامع و مانع و همه‌گیر به دست آورد، زیرا از دیدگاه و پایگاه هر گروه و هر جمعیتی و در هر کشور، تعریفی خاص آن گروه و جمعیت و کشور به دست می‌آید، ولی از مجموع تمام تعاریف می‌توان به تعریفی که شامل نظرات اکثریت گروه و جمعیت‌ها باشد دست یافت.

فرهنگ و بستر «ناسیونالیسم» را چنین تعریف کرده است: «ناسیونالیسم» عبارت از وفاداری و ایثار به ملت، بویژه طرز تلقی، احساس یا اعتقاد به آگاهی ملی «هویت ملی» ستایش یک ملت به عنوان ملتی برتر از ملت‌های دیگر و تأکید وفاداری به تعالی فرهنگ و علایق ملی مانند: «استقلال سیاسی» یک ملت در برابر دشمنی و ضدیت با سرزمین‌های تابع یا ملت‌های دیگر و گروه‌های فوق ملی و جهان وطنی «گروه معتقد به تحقق انترناسیونالیسم.»^۱ «ناسیونالیسم به معنای یک ایدئولوژی سیاسی است که تمرکز آن بر روی کل جامعه به منظور تسریع صلاحیت انحصاری دولت در قلمرو جغرافیایی که به وسیله‌ی ملتی درهم‌فشرده ساکن است اعمال می‌گردد و تشکیل شکل ایده‌آل یک نوع سازمان سیاسی را می‌دهد.»^۲

و در تعریفی عام‌تر می‌توان «ناسیونالیسم» را چنین تعریف کرد: «ناسیونالیسم» یعنی وحدت نظر و شرکت در مرام و آرزوی گروهی از مردم براساس خصایص ملی و نژادی برای تشکیل یک حکومت واحد و مقتدر.

ایده‌ی حاکمیت ملی (National Sovereignty) یک دکتربین سیاسی مقبول در آستانه‌ی انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹ میلادی بود. حاکمیت ناشی از ملت، موجب آثار و لوازم سیاسی زیادی در صحنه بین‌المللی گردید که از جمله آن‌ها می‌توان ناسیونالیسم، محدودیت‌های قدرت حکومت‌ها، پیدایی حکومت‌های مشروطه و دموکراسی و پیدایی «کشور ملی» را نام

□ تلاش و فداکاری ملت‌ها، برای کسب استقلال ملی و آزادی و یا جلوگیری از تجاوز به آن، یکی از پرشورترین حوادث و اتفاقات تاریخ بشر است.

استقلال یا آزادی ملی، از دوران باستان مهم‌ترین محرک و بزرگ‌ترین عامل در حوادث تاریخی بوده و با پیشرفت تمدن، فرهنگ، تکنولوژی، فناوری و گسترش رشد فکری و اجتماعی انسان‌ها، تأثیر آن روزبه‌روز افزایش و توسعه یافته است، به طوری که در جهان کنونی و در صحنه‌ی روابط بین‌ملت‌ها و روابط بین‌المللی، عاملی مهم و اساسی‌تر از اراده‌ی استقلال طلبانه و روح ملی ملت‌ها وجود ندارد. استقلال طلبی و آزادی خواهی نه فقط به روابط بین‌ملت‌ها شکل می‌دهد، بلکه تعیین کننده‌ی سیاست‌های داخلی در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی است.

زندگی هر فرد و سرنوشت هر انسان در اختیار تلاش و کوشش‌های استقلال طلبانه‌ی ملی و مذهبی و نحوه‌ی اداره‌ی اجتماع برپایه‌ی خواست‌های مهینی و حفظ منافع ملی است.

دفاع از مرزها و حفظ حاکمیت و تمامیت ارضی، منجر به رفاه اجتماعی - اقتصادی و... هر قوم و ملتی بستگی دارد، چرا که رفاه اقتصادی و اجتماعی لازمه‌ی حفظ استقلال و حفاظت از میراث اجتماعی، لاجرم دفاع از تمامیت خاک و قلمرو کشور است. بدین معنا که جان و مال و قوای مادی و معنوی انسان‌ها در اختیار تلاش‌های استقلال طلبانه‌ی ملی بوده است.

ملت گرایی و ناسیونالیسم

واژه‌ی Nationalism از Nation در زبان‌های اروپایی واژه ملت از واژه لاتینی Natio گرفته شده است. اصطلاح «ناسیونالیسم» برای بیان ماهیت واقعی یک دسته از پدیده‌های پیچیده‌ی تاریخ به کار می‌رود. چندین نسل از دانشمندان و پژوهشگران خاصه در علوم سیاسی کوشش‌های خود را برای روشن ساختن معنی و مفهوم ناسیونالیسم به کار برده‌اند، اما علی‌رغم این تلاش‌ها نتوانسته‌اند تعریفی که قبول عام و یا به قولی جامع و مانع باشد به دست آورند. زیرا معنی «ناسیونالیسم» با جریان تاریخ تغییر می‌کند. اشکال دیگر یک تعریف جامع آن است که ممکن

برد. پس از جنگ‌های سی ساله مذهبی و انعقاد قرارداد وستفاليا در سال ۱۶۴۸ میلادی، بویژه بعد از انقلاب کبیر فرانسه، این نظریه در سراسر اروپا رواج و رونق پیدا کرد که بشریت به ملیت‌های مختلفی تقسیم شده و هر ملتی دارای خصایص معین و ویژه‌ای بوده که می‌باید دارای حکومت معین و مستقلی از خود باشد.

ولی به‌طوری که ذکر شد بین نویسندگان و دانشمندان در مفهوم ملت Nation و عوامل متشکله آن اختلاف نظر بسیار وجود دارد. به عبارت دیگر در این که جوامع بشری از ملیت‌های مختلفی تشکیل گردیده شکی نیست، ولی این که چه خصوصیت و عاملی (از قبیل زبان، نژاد، مذهب، تاریخ و فرهنگ مشترک، اراده و زیستن در قلمرو خاص و غیره) ممکن است عده‌ای از افراد را از سایرین جدا و متمایز ساخته و آن‌ها را یک ملت کرده و مستحق تشکیل دولت مخصوص به خود کرده‌اند، هنوز بین محققان اتفاق نظر کلی وجود ندارد و دانشمندان بر مفهوم واحدی توافق نکرده و عامل تعیین‌کننده ملت به‌درستی مشخص نشده است.

اولین تعریف ملت که در آستانه انقلاب کبیر فرانسه رواج و توسعه داشت، این بود که: ملت عبارت است از تعداد قابل ملاحظه از افراد که در قلمرو خاصی با یکدیگر زندگی کرده و از حکومت واحدی متابعت کنند.

در تعریف مزبور، چنان که مشهود است، عامل جغرافیایی یعنی زیستن در قلمروی خاص، و داشتن دولت مستقل در تشکیل ملت نقش اساسی را ایفا می‌کند. ولی بعدها دانشمندان و فلاسفه نظرات خاص و جدیدی را درباره‌ی ملت اظهار داشتند که به کلی درباره‌ی عوامل متشکله‌ی ملت مکاتب و نظرات مختلفی وجود دارد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

ملت و عامل زبان

فیخته، فیلسوف و دانشمند آلمانی (۱۷۶۲-۱۸۱۴) به عامل زبان در تشکیل یک ملت و پیدایی دولت اهمیت زیاد می‌داد. او معتقد بود که ملت به مردمی اطلاق می‌گردد که به یک زبان اصلی و عمومی تکلم می‌کنند.

البته این نظریه و مشابه آن مربوط به همان قرن مربوط است و اکنون نمی‌توان به آن استناد کرد. چون چه در امریکا، اروپا و آسیا و خاور دور ملت‌هایی وجود دارند که دارای اقوامی مختلف‌اند. در این کشورها به زبان اقلیت قومی توجه ویژه‌ی می‌شود، بدون آن که خدشه‌ی به موجودیت کشور وارد شود و تاریخ کشورهای کثیرالمله به صراحت نشان می‌دهد که برقراری عدالت اجتماعی و همکاری سالم در میان قومیت‌های مختلف در یک کشور، عامل مثبت در جهت تکامل مملکت شمرده می‌شود. ایران نیز کشوری است با اقوامی گوناگون که در ماده‌های ۱۵ و ۱۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز این موضوع منعکس است. هم‌چنین در قوانین بین‌المللی و در اعلامیه جهانی حقوق بشر بدین نکته اشاره شده است می‌باید به حقوق این اقوام احترام گذارد تا اقلیت‌های قومی قادر باشند به زبان خود بخوانند و بنویسند. اصل پانزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مقرر می‌دارد:

«زبان و خط رسمی و مشترک مردم ایران فارسی است. اسناد و مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی باید با این زبان و خط باشد، استفاده از زبان‌های محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات آن‌ها در مدارس، در کنار زبان فارسی آزاد است.»

ملت و عامل نژادی

در قرن بیستم نازیست‌ها عامل نژادی را در تشکیل یک ملت و دولت مهم‌تر از عوامل دیگر می‌دانستند. فلسفه‌ی «اصالت نژاد» اصولاً در قرن نوزده همراه با نهضت ناسیونالیستی و رمانتیسم تکامل یافت و در قرن بیستم به صورت یک عامل مهم و نیرومند توسعه و شدت گرفت.

از نظر طرفداران «اصالت نژاد»^۳، نظم تاریخ را از نظر پیشرفت و ترقی و یا انحطاط و کاهش تمدن‌ها باید براساس نژادی محض، روشن ساخت، چه آن که ملت‌ها هنگامی پیشرفت و ترقی می‌کنند که یک نژاد برتر بر یک نژاد پست‌تر پیروز گردد و آن هنگام ملت‌ها به انحطاط روی می‌آورند که خون یک نژاد برتر و خلاق به‌واسطه‌ی آمیختگی با خون نژاد پست‌تر، منحل گردد.

به هر حال طرفداران اصالت و برتری نژاد همه‌ی پیچیدگی‌های تاریخ بشری را به یک فرمول ساده «نژاد» محول کرده‌اند.

پس از جنگ جهانی اول، عده‌ای در ورسای نقشه‌ی جدید اروپا را بر مبنای واقعیت‌های نژادی طرح کرده و اقلیت‌های نژادی، دخالت ویلسون - رییس جمهوری امریکا - را براساس هویت نژادی ملل کوچکی که در تلاش استقلال بودند، به بحث درباره‌ی خودمختاری و استقلال مردم هم نژاد پرداختند.

در آلمان پس از جنگ جهانی اول که مردم ناامید آن جنگ مهلک را که با شکست و رسوایی پشت سر گذاشته بودند، فلسفه‌ی برتری نژادی با شدت بیش‌تری توسعه پیدا کرد. هیتلر در کتاب «نبرد من Mein Kampf»^۴ از برتری نژادی دفاع کرده و مخالفان این عقیده را دروغ‌گویان و خائنان به تمدن بشریت معرفی کرده است. هیتلر بر این عقیده اصرار می‌ورزید که تاریخ به‌وضوح نشان‌دهنده‌ی این حقیقت است که هر وقت «خون آریایی Aryan Bblood» با خون نژادهای پست آمیخته شد، در نتیجه‌ی این آمیختگی عمر یک نژاد طرفدار تمدن و فرهنگ به پایان رسیده است.

به‌نظر هیتلر هرچیز قابل تحسین و ستایشی که در روی زمین به‌وجود آمده و روی داده است، فقط حاصل کوشش معدودی از ملت‌هاست که مبدأ آن‌ها شاید تنها از نژاد «نوردیک Nordic» بوده است.^۵

نخستین پایه‌گذاران مکتب نژادی ملت، دو تن فرانسوی به‌نام‌های گوینیو (Gobineau) و واشر دولاپوژ (Vacher de la Pouge) بودند. این نظریه سپس توسط هوستون استوارت چمبرلن که خود انگلیسی بوده و بعدها تابعیت آلمان را پیدا می‌کند، در کشور آلمان تبلیغ و ترویج می‌گردد.

برطبق نظریه‌ی این دانشمندان، سلسله‌مراتب نژاد بشری به‌شکل هرمی است که در بالای این هرم نژاد آریایی خالص قرار

دارد و در پایین آن نژادهای دیگری از قبیل نژاد زرد و دورگه و غیره قرار گرفته است.

نژاد آریایی ملت آلمان را به وجود آورده است و هیتلر گسترش و تطهیر این نژاد را یکی از مبانی و فلسفه‌ی حزب ناسیونال سوسیالیسم «نازی» قرار داد و جنگ جهانی دوم کم و بیش علت نژادی و مبنای جنگ آریایی علیه نژادهای دیگر داشته است.^۶

ولی دانش‌های امروزی، چون زیست‌شناسی و... مسأله‌ی نژادی و نژاد خالص را مطرود دانسته و مسأله‌ی شناخت نژاد خالص، با اختلاط و آمیزشی که در کره‌ی زمین صورت گرفته است، مبنای علمی خود را از دست داده و نژاد خالص وجود نداشته و اگر وجود داشته باشد بسیار اندک است، بلکه توطئه‌گران بین‌المللی از نژاد سواستفاده‌هایی خاصه در کشورهای در حال توسعه می‌کنند که به اهداف استعماری خود دست یابند و وحدت ملی جامعه را به مخاطره اندازند.

ملت و عوامل معنوی و فرهنگی

برخی از نویسندگان بر عامل تاریخی، فرهنگی و صفات معنوی در تشکیل یک ملت تکیه‌ی فراوان کرده، عواملی چون زبان، جغرافیا و یا نژاد را در تشکیل یک ملت کافی ندانسته‌اند. به نظر این عده مقصود از ملت فقط جامعه‌ی نیست که افراد آن زبان، مذهب یا نژاد مشترک داشته باشند، چه بسا که در یک ملت، مردم به چند زبان مختلف تکلم می‌کنند و از مذاهب متعددی پیروی می‌نمایند و از نژادهای متفاوت نیز هستند، بنابراین ملیت بیش‌تر محصول تاریخ و سنت‌ها و فرهنگ و معنویات به‌معنای وسیع کلمه است. منظور از فرهنگ، به‌نظر این عده، مجموعه‌ی روش‌های فنی، نهادها، رفتارها، نحوه‌های زندگی، عادات، تصورات جمعی، معتقدات و ارزش‌های خاصی است که جامعه معینی را مشخص می‌کند.^۷

اگر به نقشه‌ی طبیعی و سیاسی قاره‌ها مراجعه و آن‌ها را با دقت مقایسه کنیم، درمی‌یابیم که کشورهای مستقل، همه واحدهای جغرافیایی نبوده، بلکه اکثر واحدهای تاریخی‌اند و اگر در نتیجه‌ی جنگ‌ها بعضی از واحدهای تاریخی موقتاً تجزیه و یا منقرض گردیده‌اند، هر جا که ملیت تاریخی استحکام داشته پس از جنگ دیگری احیا شده‌اند.

به‌نظر طرفداران عامل تاریخی و فرهنگی، ملت استقلال طلب آن جامعه‌ی است که افراد آن ارکان ملیت خود را که عبارت از سنت‌ها و شعائر ملی و مقدسات فرهنگی ملی است، محکم نگاه دارند.^۸

مکتب تاریخی، فرهنگی و معنوی ملت به مکتب فرانسوی معروف گشته است. هم‌چنان که گفته شد این نظریه اهمیت نژاد، مذهب و زبان و داشتن حکومت مستقل و محدود‌ی جغرافیایی خاص را در تشکیل و پیدایی احساس ملیت نادیده نمی‌گیرد، ولی معتقد است که عوامل مزبور عناصر کافی برای به‌وجودآوردن ملت نیستند و برای پیدایی احساسات ملی و تشکیل ملت باید به عناصر تاریخی، اقتصادی و معنوی که در واقع سازنده‌ی افراد و جامعه می‌باشند توجه داشت.

از نوشته‌ی محمدعلی فروغی، دانشمند بنام در مقاله‌ی تحت عنوان «ایران را چرا باید دوست داشت؟»^۹ چنین استنباط می‌گردد که خصوصیات معنوی، آداب و رسوم و فرهنگ، عوامل ممیزه و مشخصه‌ی هر قوم و ملتی از ملت دیگر است. به‌نظر این نویسنده همین صفات و خصوصیات است که موجب بقا و دوام یک ملت و کشور گشته و باعث انگیزه‌ی دوست‌داشتن چنین ملتی می‌گردد. او درباره‌ی ایران می‌نویسد: «... هر کس به احوال ایرانیان درست معرفت یابد، تصدیق خواهد کرد که این قوم در وظیفه‌ی خود در عالم انسانیت کوتاهی نکرده، بلکه نسبت به بسیاری از اقوام دیگر در راه وظیفه‌شناسی پیش‌قدم است و مداومتش در این راه نیز از اکثر ملل بیش‌تر بوده است... هیچ‌گاه تندباد حوادث که بر ایران و مردم آن هجوم آورده، چراغ معرفت را در این مملکت و آتش ذوق و شور را در دل ایرانیان به کلی خاموش نکرده است.»

در جایی دیگر فروغی در مورد خصوصیات ایرانیان در توجه به رفاه و حفظ آداب و رسوم سایر ممالک تحت سلطه‌ی خود چنین می‌گوید: «... قوم ایرانی هر وقت شوکت و سیادت داشته، قدرت خود را برای استقرار امنیت و آسایش و رفاه مردم به کار برده، اقوام زبردست را با ملاحظت و رأفت اداره کرده، مزاحم آداب و رسوم و زبان و خصوصیت قومیت آن‌ها نشده، هرگز به هدم و تخریب آبادی‌ها و قتل عام نفوس نپرداخته و با آن‌که از طرف دشمنان مکرر به بلیات نهب و حرق و قتل و چپاول گرفتار گردیده، هنگام قدرت درصدد تلافی برنیامده است.»

فروغی از مقاله‌ی خود چنین نتیجه‌گیری می‌کند:

«... ایرانی از آن اقوام است که استعداد ادای وظایف انسانیت را دارد... امروز هم... آثار استعداد ایرانی ظاهر است و می‌توان امیدوار بود که باز با کاروان ترقی نوع بشر پیش‌قدم شود... پس ما ایرانیان حق داریم که میهن‌دوست باشیم، چنان‌که از خارجی‌ان نیز هر کس درست به احوال این قوم برخورد، تصدیق کرده است که وجودش در عالم انسانیت مفید بوده و هست، و نسبت به ملت و مملکت ما اظهار مهر و ملاحظت کرده، و ما باید قدر آن مهریانی را بشناسیم و منظور بداریم.» زنده‌باد ایران ■

پی‌نوشت‌ها

2. Dictionary of Political Science (Edited by Joseph. Dunner) Liitl Feild, Adams and Co. New Jersey: p. 367, 1970.

۳- برای مطالعه‌ی بیش‌تر رجوع شود به:

Snyder, I. The World in the Twentieth Century (New Jersey): Vav Nostrand, 1964) pp. 25-28.

۴- برای مطالعه‌ی کتاب هیتلر رجوع شود به: نبرد من، تألیف آدلف هیتلر، ترجمه‌ی ع. ش.، تهران، انتشارات شهریار - فرد (بی‌تا).

۵- اسنایدر، جهان در قرن بیستم، ترجمه‌ی محمدابراهیم آیتی، تهران، شرکت انتشار، ۱۳۴۲، ص ۲۸.

۶- برای مطالعه بیش‌تر درباره‌ی نظریه‌های نژادی ر. ک. به اصول علم سیاست، تألیف موریس دوورژه، ترجمه‌ی ابوالفضل آیتی، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۱، ص ۲۶-۳۷.

۷- همان، ص ۱۱۶.

۸- احمد، متین‌دفتری، سیر روابط و حقوق بین‌الملل تا عصر حاضر، انتشارات مروارید، ۱۳۴۴، ص ۲۲۲.

۹- مقاله‌ی محمدعلی فروغی در روزنامه اطلاعات، تاریخ ۲۲ مهر ۱۳۵۰، ص ۶۰ (تجدید چاپ شده است).